

## بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

تفسیر سوره مبارکه طه (۱۵)

شنبه ۲۸ - ۰۵ - ۱۴۳۸ هـ؛ ۰۷ - ۱۲ - ۱۳۹۵ م؛ ۲۵ - ۰۲ - ۲۰۱۷

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ طه (۱) مَا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لِتَشْقَى (۲) إِلَّا تَذَكَّرَ لِمَنْ يَخْشَى (۳) تَنْزِيلًا مِمَّنْ خَلَقَ الْأَرْضَ وَالسَّمَوَاتِ الْعُلَى (۴) الرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى (۵) لَهُ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا وَمَا تَحْتَ الثَّرَى (۶) وَإِنْ يُجْهَرُ بِالْقَوْلِ فَإِنَّهُ يَعْلَمُ السِّرَّ وَأَخْفَى (۷) اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ لَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى (۸) وَ هَلْ أَتَاكَ حَدِيثُ مُوسَى (۹) إِذْ رَأَى نَارًا فَقَالَ لِأَهْلِهِ امْكُثُوا إِنِّي آنَسْتُ نَارًا لَعَلِّي آتِيكُمْ مِنْهَا بِقَبَسٍ أَوْ أَجْدٍ عَلَى النَّارِ هُدًى (۱۰) فَلَمَّا أَتَاهَا نُودِيَ بِمُوسَى (۱۱) إِنِّي أَنَا رَبُّكَ فَاخْلَعْ نَعْلَيْكَ إِنَّكَ بِالْوَادِ الْمُقَدَّسِ طُوًى (۱۲) وَ أَنَا أَخْبَرْتُكَ فَاسْتَمِعْ لِمَا يُوحَى (۱۳) إِنِّي أَنَا اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَاعْبُدْنِي وَ أَقِمِ الصَّلَاةَ لِذِكْرِي (۱۴) إِنَّ السَّاعَةَ آتِيَةٌ أَكَادُ أُخْفِيهَا لِئُجْزَى كُلُّ نَفْسٍ بِمَا تَسْعَى (۱۵) فَلَا يَصُدُّكَ عَنْهَا مَنْ لَا يُؤْمِنُ بِهَا وَاتَّبَعَ هَوَاهُ فَتَرْدَى (۱۶)

### I. تفسیر

1. **اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ لَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى:** این الله است، که نیست هیچ معبودی جز او، او راست اسم‌های زیباتر.
2. **وَ هَلْ أَتَاكَ حَدِيثُ مُوسَى:** و آیا آمد تو را حدیث موسی؟
3. **إِذْ رَأَى نَارًا فَقَالَ لِأَهْلِهِ امْكُثُوا إِنِّي آنَسْتُ نَارًا لَعَلِّي آتِيكُمْ مِنْهَا بِقَبَسٍ أَوْ أَجْدٍ عَلَى النَّارِ هُدًى:** چون بدید آتشی را، گفت به اهله، "درنگ کنید، که من بیدم آتشی را، باشد که آورم شما را از آن پاره‌ای، یا بیابم بر آتش راهی."
4. **إِنِّي أَنَا اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَاعْبُدْنِي وَ أَقِمِ الصَّلَاةَ لِذِكْرِي:** به درستی که من خود الله هستم، نیست معبودی به جز من، پس عبادت من کن و بر پادار نماز را برای یاد من!  
پیش از این اهمیت این که فرمود "إِنِّي أَنَا اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا" (به درستی که من خودم الله هستم) را یادآور شدیم، که معرفی مسماست با خود اسم، چه فرمود "من خودم الله هستم"، یعنی "من خودم"، که معروف و شناخته شده هستم نزد تو همان الله هستم، که در جستجوی او بی، وگرنه می‌توانست بفرماید، "الله من هستم"، که در آن صورت معرفتش بر الله و اشتغالش به او پیشی می‌داشت بر یافتنش او را. چون تفصیل این معنا گذشت، اینک می‌پردازیم به بخش‌های دیگر این آیه کریمه.  
فرمود من خودم الله هستم، و معبودی غیر من نیست، "فَاعْبُدْنِي" (پس مرا عبادت نما!)  
از ابن عطاء- رحمه الله- در ذیل این آیه کریمه چنین نقل شده است: اشارتی است به حقیقت حق زیرا ازل و ابد علت (مرض) است، و ذکر اوقات دهرها علت است.  
او هم چنین فرمود: قیام داشته باش با من به حسن ادب، و غفلت مورز از من، و تو روی سویی من داری!  
شیخ ابو القاسم قشیری- رحمه الله- نیز فرمود:  
قوله- جَلْ ذَكَرَهُ-، "وَ أَقِمِ الصَّلَاةَ لِذِكْرِي" (و بر پادار نماز را برای یاد من!)  
إقامه آن بدون ملاحظه مجری و منشی آن شگفتی‌ها به ارث دهد، و چون عبد اقامه کند نمازش را بر وصف شهود و تحقق به این که مجری آن غیر است، چنین نمازی گشایش باب مواصلت باشد، و وقوف بر محلّ نجوی، و تحقق به خصائص قربت و زلفت (منزلت).  
در تأویلات نجمیه نیز چنین آمده است: "إِنِّي أَنَا اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ" (به درستی که من خودم الله هستم، نیست معبودی) معنایش آن است که همانا چون من تجلی نمودم الوهیت را برای منبیت وجود مجازی تو، باقی نماند در عالم وجود مجازی تو الهی از هوی و غیر آن، "إِلَّا أَنَا فَاعْبُدْنِي" (به جز من، پس عبادت نما مرا) با کوشش فانی نمودن وجود متولد از منشأ قالبیت پیوسته تا [آن] باقی است، "وَ أَقِمِ الصَّلَاةَ" (و بر پا دار نماز را)، یعنی تداوم بخش مناجات در محاضرت را با تبدل وجود "لِذِكْرِي" (برای یاد من)، یعنی برای رسیدن یاد من به تو با تجلی بر دوام برای فانی کردن وجود متّحد.
5. **اسم جلاله "الله":** خدای تعالی فرمود، "إِنِّي أَنَا اللَّهُ" (به درستی که من خود "الله" هستم).  
درباره اسم جلاله در تفسیر سوره مبارکه حمد به اجمال گفته شد:

"الله" برترین اسم از اسماء مبارک وجود مقدسی است که جامع همه کمالات است. این نام مبارک ۲۶۹۷ بار در قرآن کریم به کار رفته است. در اصطلاح اهل عرفان به خاطر تعظیم از آن به "الجلالة" یاد می‌شود. در مورد ریشه لغوی این لفظ اقوال فراوانی است. بعضی آن را مأخوذ از عبری می‌دانند. اکثر نویسندگان آنرا عربی و از "إله" به معنای "مألوه" یعنی

معبود می‌دانند. اما چون به تدریج به صورت معرفی با "الف و لام" به کار رفته است به خاطر کثرت کاربرد اسم خاص شده است. این اسم در جاهلیت نیز نزد عرب شناخته شده بود. بسیاری بر آنند که اسم "الله" بر غیر خدای سبحان قابل اطلاق نیست اما اسماء دیگر خدای تعالی، بدون الف و لام بر غیر او- عزّ و جلّ- نیز گفته می‌شود. در این ارتباط بحثی را از مؤید الدّین جندی ملاحظه خواهیم نمود این شاء الله تعالی.

در تفسیر سوره مبارکه حمد هم چنین گفته شد:

**اشارتی در مورد اصل و ریشه کلمه "الله":** در مورد اینکه کلمه "الله" از چه لغتی است، آیا عربی، یا عبری، یا سریانی، و اینکه آن اسم است، یا صفت، و جامد است یا مشتق، اختلاف نظر فراوانی وجود دارد. **مرحوم صدر المتألهین** این حیرت و سرگردانی راجع به لفظ "الله" را بازتاب سرگردانی و حیرت عقول در مسامی آن می‌داند. ایشان می‌فرمایند (تفسیر القرآن الکریم، ج ۴، ص: ۲۶):

اختلاف نموده اند زبان فحول، و گروه گروه گردیده است آراء ارباب عقول، و آشفته شده است أنظار علماء نقول و أصحاب آئینه و اصول، و مضطرب گردیده است سخن هایشان در لفظه جلاله، همانگونه که سرگردان شده است افکار عقلاء در مدلول آن، و متحیر گردیده است اذهانشان در مفهوم آن، و همانگونه که مضمحلّ شده است ذوات عارفین در حقیقت مسامی آن، و فرو پاشیده است کوه های منیت هایشان در آن هویت اول، که محتجب است به شدت روشنایی درخشانش، و نور قاهرش از چشم خفاش های عقول. پس، گویا رشحه ای پاشیده شده باشد از دریای عزت و مناعتش، و شعله ای منعکس گردیده باشد از کبریا و جلالش بر جایگاهای ظهور جمالش، [و فرا گرفته باشد همه چیز را] حتی لفظی را که به إزاء هویت اوست. پس، فرو مانده است زبان فصحاء از بیان آن، و آشفته شده اند بلغاء در إخبار از شأن او. ....

**در معنای کلمه "الله":** **مرحوم صدر المتألهین** بحث مبسوطی دارند در مورد رابطه الفاظ و ذهن و ما بزاء خارجی آنها، که ما گزیده ایی از آن را فراخور بحث خویش در اینجا نقل می‌کنیم. ایشان تحت عنوان، "کشفی تحقیقی" (تفسیر القرآن الکریم، ج ۴، ص ۳۴-۳۱)، می‌فرمایند:

.... غرض از وضع ألفاظ و نقوش کتابی چیزی جز دلالت بر معانی ذهنی دالّ بر حقائق خارجی نیست زیرا اگر حقیقت به نحو وجود خارجی حاضر می‌بود نزد مخاطب، ساقط می‌شد اعتبار لفظ، بلکه احتیاج نداشت به اشاره ایی عقلی و یا حسی زیرا با مشاهده آشکار درک می‌شد، و چون بر حقیقت باری تعالی صورتی ذهنی مطابق ذاتش تصور نمی‌شود، ممکن نیست دلالت بر او با ألفاظی که نمایانگر صورتی ذهنی مطابق او باشند، و نیز نه با اسمی برای ذات مخصوص او چرا که نیل به ذات مقدسش میسر نیست مگر با صریح ذاتش و إشراق نور وجه کریمش بعد از فناء سالک از ذات خود، و فروپاشی کوه منیتش، و اضمحلالش در عین، و از میان برداشتن آزار هویتش در طریق حق، و در آن هنگام نه اسمی دارد، و نه رسمی، و نه صفتی، و نه خبری از غیب محض و مجهول مطلق. پس، تا سالک در حجاب وجودش و عینش می‌باشد، فائده ای برای ألفاظ در حقّ او نیست، و نه خبری دارد از حقّ اصلاً، و هنگامی که واصل گردد به شهود حقیقی، اثری از او نزد غیر نیست چنانچه گفته شده است:

[ای مرغ سحر عشق ز پروانه بیاموز  
این مدعیان در طلبش بی‌خبرانند  
کان سوخته را جان شد و آواز نیامد]  
کأنرا که خبر شد خبری باز نیامد

و از اینجا، آشکار می‌گردد و محقق که وضع ألفاظ برای مفهومات و صور ذهنی است، نه برای اعیان خارجی، خواه غرض شناخت احوال آن اعیان و احکامش باشد یا خیر - چنانچه در احکام ذهنی است -.

پس، روشن گردید و کشف شد که بآزاء حقیقت مقدس او به اعتبار احدثیت غیبیش، وضع ألفاظ ممکن نیست زیرا امکان ندارد نه اشاره عقلی به او، و نه اشاره حسی. این است سرّ قول او- علیه وآله الصلاة والسلام-، "إنّ الله احتجب عن العقول كما احتجب عن الأبصار، وإنّ الملاء الأعلى یطلبونه كما أنتم تطلبونه" (همانا خدا احتجاب نموده است از عقول چنانچه احتجاب نموده است از ابصار، و همانا [ساکنان] ملاء اعلی می‌جویند او را چنانچه شما می‌جوید او را).

**6. گفتاری درباره ارتباط خلق و حقّ: خدای تعالی، "فَقَدْ كَذَّبُوا بِالْحَقِّ لَمَّا جَاءَهُمْ فَسَوْفَ يَأْتِيهِمْ أَنبَاءُ مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ" (۶:۵ الأنعام)**

(پس به تحقیق، تکذیب کردند حقّ را چون آمد ایشان را پس زود باشد که آید ایشان را خبرهای آنچه بودند بآن استهزاء می‌کردند)، و نیز، "بَلْ كَذَّبُوا بِالْحَقِّ لَمَّا جَاءَهُمْ فَهُمْ فِي أَمْرٍ مَّرِيجٍ" (۵:۵۰ ق) (بلکه، تکذیب کردند حقّ را چون آمد ایشان را، پس آنها در امری آشفته باشند).

**مولانا در دفتر ششم مثنوی با استشهاد به این قول خدای تعالی می‌فرماید:**

خواجه را که در گذشتست از اثیر  
خواجه‌ی جان بین مبین جسم گران  
خواجه را از چشم ابلیس لعین  
همره خورشید را شب‌پر مخوان  
جنس این موشان تاریکی مگیر  
مغز بین او را مبینش استخوان  
منگر و نسبت مکن او را به طین  
آنکه او مسجود شد ساجد مدان

...  
تن مبین و آن مکن کان بکم و صم  
ما رمیت اذ رمیت احمد بدست  
خدمت او خدمت حق کردن است

گَدَّبُوا بِالْحَقِّ لَمَّا جَاءَهُمْ  
دیدن او دیدن خالق شدست  
روز دیدن دیدن این روزن است

و در دفتر اول مثنوی می‌فرماید:

گه چنین بنماید و گه ضد این  
ئی چنان حیران که پشتش سوی اوست  
آن یکی را روی او شد سوی دوست  
روی هر یک می نگر می دار پاس  
چون بسی ابلیس آدم روی هست

جز که حیرانی نباشد کار دین  
بل چنان حیران و غرق و مست دوست  
وان یکی را روی او خود روی اوست  
بوکه گردی تو ز خدمت روشناس  
پس به هر دستی نشاید داد دست

مؤیدالدین جندی در کتاب "نفحة الروح و تحفة الفتوح" (ص ۵۹-۵۸) در شرح اسم جلاله "الله" و ارتباط با آن چنین می‌گوید:

عائمه محققان تصوف قایلند که به این اسم تخلّق جایز نیست، و تحقق بدان محال است. زیرا که خدایی و الوهیت مخصوص به الله باشد، و تخلّق جز به اسماء مشترکه، که حق، تعالی، امر فرموده است به تخلّق بدان ممکن نیست، و لا سیما که این اسم قایم به مقام مسماست پس تخلّق به مسمای الهیت ممکن نباشد. و این تحقیق از تحقیق مقام ادب است و مقتضای کشف آن که اگر چه اسم الله قایم به مقام مسماست، اما علی کلّ تقدیر عین مسمی نیست به حقیقت و من جمیع الوجوده، چنان که این اسم را مخرج باشد از اسمیت، و ما مأموریم به تخلّق. قال رسول الله، صلّی الله علیه و سلّم، تخلّقوا باخلاق الله. و چون انسان کامل را احدیّت جمع همه اخلاق الهی است، و به سرّ "ما وسعنی ارضی و لا سماء و وسعنی قلب عیدی المؤمن" متحقّق شود، دل او عرش ذات و اسماء الهی شود تماما، و حینئذ این بنده کامل به حقیقت اسم علم اعظم حق باشد که دال بر حقیقت الله باشد به حقیقت، نه به مجاز، و علی هذا تخلّق و تحقق به این اسم یافته باشد فافهمه ان شاء الله تعالی. و کشف این سرّ آن است که ارتباط خلق به حق از حیثیّت اسماء الهی بر سه وجه است.

یکی، ارتباط تعلق، و این پیوند جمله موجودات را هست. زیرا همه موجودات محالّ ظهور آثار اسماءاند اولاً، و الا هیچ چیز موجود نشدی. و در این پیوند کسی را بر کسی اختصاص و افضلیّت نیست الا از جهت تقاضل حضرات اسماء فی انفسها، چه هر اسمی که حضرت او محیطتر و تعلق او عامتر، متعلق آن اسم که مرتبط به اوست، فاضلتر باشد از متعلق اسمی فرعی که بدان سعت و حیبت نباشد فافهم.

و قسمی دیگر پیوند تخلّق است. و تخلّق چنان باشد که بعد پیوند و رابطه تعلق اول بنده به مقتضای حقیقت هر اسمی چندان قیام نماید که آثار آن اسم از آن شخص تماما ظاهر شود، و خلق او گردد، و ملکه او شود. پیوند ثالث تحقق است که دل این بنده عرش آن اسم شود. چنان که آثار او به عالم از آن بنده متواصل باشد، و این بنده به آن اسم تحقق یافته بود. مثال از اسم جواد مثلا از اسماء الهی که متعلق است به عالم و آثار جود این اسم در تمامت عالم علی الدوام ظاهر به رابطه تعلق اول، و بنده را در آن تعمّلی نیست اگر جودی از او یا بر او ظاهر شود چه بی تقصد از او بالذات واقع شود، اظهارا و ظهورا، فافهم. اما چون تقصد تخلّق به خلق جود کند، و پیوسته در سرّ و ضرّا به جوانمردی تمام علی الدوام به این نیت قیام نماید، و رابطه تخلّق به خلق جواد حقیقی، و هو الله تعالی، به جای آورده باشد، و چون این خلق را بجایی رساند که نقش نفس او شود، او مظهر اسم جواد باشد، و رابطه تحقق محقق گردد، و اسم جواد بر عرش دل او استبرا گیرد. و كذلك تمامت اسماء را بر این نوع تخلّق و تحقق کند، و چون محقق به تمامت نود و نه نام تحقق یافته باشد مرتب به این وجه، او به اسم الله از آن روی که اسم است متخلّق باشد، و حینئذ در مظهریّت حق از خلقیّت و انانیّت خویش به کلی فانی گردد، و حق، سبحانه و تعالی، به تمامت اسماء و صفات و احدیّت جمع ذات در حقیقت هویت این بنده به انیّت خویش متجلی و ظاهر گردد، فافهم ذلك ان شاء الله تعالی.

شیخ عبدالکریم جیلی نیز در باب سوم کتاب "الکمالات الإلهیة فی الصفات المحمدیة"، می‌پردازد به اثبات اتّصاف حضرت محمد- صلی الله علیه و آله و سلّم- به آن اسماء الله، و چنین می‌فرماید:

پس، چون قرآن خلّق او بود، و قرآن صفات الله است، صفات الله صفات اوست. و چون صفات الله صفات باشند، اسماء الله اسماء او باشند. و به زودی برای شما بیان خواهم کرد آن را و شرح خواهم داد آن را بر قدر آنچه آموخته‌ایم از مقام او- صلی الله علیه و آله و سلّم- و شاهد بوده‌ایم آن را با تحقق به آن که او- صلی الله علیه و آله و سلّم- را وراء آن چیزی است که ممکن نیست شرح آن به اجمال و تفصیل، و نمی‌رسد به آن همتی و علم و معرفتی. پس، تأمل کن با فهم و ایمان آنچه إلقاء می‌شود سوی تو، و در آن گردن به زیر منتّ الله بر خودت داشته باش!

و بدان که اگر تو فهم کنی آن را، از سابقین باشی؛ و اگر ایمان بیآوری بدان ولی نفهمی آن را، از لاحقین باشی؛ و اگر اینک کنی آن را، از خاسرین باشی. و الله یقول الحق، و هو أعلم بالمهتدین.

اما اسم "الله" او، چه او- صلی الله علیه و آله و سلم- متحقق است به ألوهت، که مرکز این اسم است، و دلیلش آن است که او- صلی الله علیه و آله و سلم- متصف است به سائر اسماء و صفات، و آن همان ألوهت است. و به زودی بیان اتصاف او به آنها در این باب خواهد آمد.

و اما نامیده شدنش به این اسم به خاطر تحققش به ألوهت است، و کسی که تحقق یافته باشد به صفتی استحقاق نامیده شدن به اسم آن صفت را دارد. و گوینده‌ای را رسد که بگوید اسم "الله" او برای تعلق است، نه برای تخلق. و چون چنین است، صحیح نباشد این سخن تو که او متحقق است به ألوهت.

جواب آن است که اسم "الله" برای تعلق است، نه ألوهت، که مرتبه این اسم است. و بدان که برای ما بر نامیده شدن به این اسم دلیلی مجازی است، و آن قول او- تعالی- است، "مَنْ يُطِيعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ" (۴:۸۰) (النساء) (هرکه از [این] رسول اطاعت کند از الله اطاعت کرده باشد). و قول او، "إِنَّ الَّذِينَ يُبَايِعُونَكَ إِنَّمَا يُبَايِعُونَ اللَّهَ" (۴۸:۱۰) (الفتح) (به درستی، آنان که بیعت کردند با تو جز این نیست که بیعت کردند با الله). فهم کن!

آنچه شیخ عبدالکریم جیلی یاد آور شد، اصلی مسلم در عرفان اسلامی، و در آیات قرآن کریم اشارات فراوانی به این حقیقت شده است. از آن جمله است قول خدای تعالی، "يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَقَدِّمُوا بَيْنَ يَدَيْ اللَّهِ وَرَسُولِهِ وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ" (۴۹:۱) (الحجرات) (ای آن کسانی که ایمان آوردید پیشی نگیرید پیش روی خدا و رسولش و بترسید از خدا، به درستی، خدا شنوای دانا است!)

و نیز، "لِيُؤْمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَتُعَزِّرُوهُ وَتُوَقِّرُوهُ وَتُسَبِّحُوهُ بُكْرَةً وَأَصِيلًا إِنَّ الَّذِينَ يُبَايِعُونَكَ إِنَّمَا يُبَايِعُونَ اللَّهَ" (۹-۱۰: ۴۸) (الفتح) (تا ایمان آرید به خدا و رسولش، و یاری نمائید او را، و بزرگ شمارید او را، و تسبیح گوئید او را بامداد و شبانگاه! در حقیقت، کسانی که با تو بیعت می‌کنند، جز این نیست که با خدا بیعت می‌کنند.)

و نیز، "يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ لَكُمْ لِيُرْضَوْكُمْ وَ اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَحَقُّ أَنْ يُرْضَوْهُ إِنْ كَانُوا مُؤْمِنِينَ" (۹:۶۲) (التوبة) (قسم به خدا می‌خورند برای شما که خرسند نمایندتان ولی خدا و پیامبرش سزاوارترند به آن که خرسند گردانندش اگر مؤمن می‌بودند). مؤیدالذین جندی در کتاب "نفحة الروح و تحفة الفتوح" (ص ۱۲۷) اشارتی دارد به این معنا:

چون "الله" از "رسول" قطعاً جدا نیست، و "رسول" را از "الله" انفکاک محال [است]، و "رسول" را بی "الله" اصلاً تصور نمی‌توان کرد، به سرّ خلقت حقیقی که کلّ منهما في كلّ منهما عين كل منهما، احدیت جمع جمع حقیقی مقتضی احدیت ضمیر در "یرضوه" [است] زیرا که چون در موضوع هر دو به سرّ معیت تبعیت و متبوعیت با هم بودند که "و الله و رسوله احق"، افراد ضمیر محمول کرد، و بعد اثبات اثنیّت در ابتداء و مبتداء، توحد ضمیر خبر در "أَنْ يُرْضَوْهُ" مصرح به تمخّص هویت رسول به هویت الله به سر احدیت جمع شد. فافهم وَ مَا أَظُنُّكَ تَفْهَمُ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ.

عين القضاة همدانی نیز در همین ارتباط چنین می‌فرماید (نامه های عين القضاة، ج ۱، ص: ۴۱۴):

ای عزیز! خود را نگاه دار در بندگی دوستی، يك نفس درست باش، و باك مدار که تو را خود نگاه دارند. آن که تو ترا نگاه داری، ضایع‌تر از تو هم تو باشی. و چون در حمایت دوستی باشی، در حمایت او بی که میان او و دوستان مغایرتی نیست "لِيُؤْمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَتُعَزِّرُوهُ وَتُوَقِّرُوهُ". فریاد از این بیان به کمال! و تعزروهما، نگفت. پس از پس این کلمات گوید: "إِنَّ الَّذِينَ يُبَايِعُونَكَ إِنَّمَا يُبَايِعُونَ اللَّهَ" حتی یكون أرغم لأنف المنكر و أسخن لعينه. پنداری کوران هرگز جمال قرآن بینند؟ "و الله و رسوله احق أَنْ يُرْضَوْهُ"، نگفت، "یرضوهما".

لقد أسمعت لو ناديت حيا ولكن لا حياة لمن أنادي

[هر آینه می شنیدی اگر من زنده ای را ندا کرده بودم ولیکن حیاتی ندارد آنکه من او را ندا کردم]

7. عبادت و عبودیت و عبودت بر مشرب عرفانی: خدای تعالی فرمود، "فَاعْبُدْنِي" (پس مرا عبادت نما!)

محققان اهل عرفان را اقوالی است در باب عبودیت بر مشرب عرفانی، که ما در اینجا خلاصه و گزیده‌ای از آنها را از منابع گوناگون نقل می‌کنیم. ابتداء باید دانست بیان نسبت‌هایی از قبیل معبود و عابد، و عبد و مولا در ارتباط با نسبت خدای تعالی با عالمیان استفاده از تعبیر رایج در عرف اقوام است برای بیان حقایق وجودی و معنوی در قالبی صوری و مفهومی، و با توجه به قول خدای تعالی، "و لَدَ الْمَثَلِ الْأَعْلَى" (۳۰:۲۷) (الروم) و "لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ" (۴۲:۱۱) (الشوری)، این

نسبت‌های تشبیهی را باید چنان فهمید که شایسته تنزه و قدس و جلال او- تبارک و تعالی- باشد. پس از یادآوری این مقدمه، می‌پردازیم به نقل خلاصه بعضی از اقوال در این باب.

شیخ اکبر محیی الدین بن عربی بین عبودیت و عبودیت فرق گذاشته است، و در جایی می‌فرماید (الفتوحات المکیة، ت. عثمان یحیی، ج ۱۳، ص ۱۶۳): عبودت نسبت عبد است به الله، نه به نفس خود، و اگر [عبد] به نفس خود نسبت داده شود، [آن] عبودیت می‌باشد، نه عبودت. پس، عبودت تاختر از آن است که حکم کند بر آن "مقام سوا" [مراد مقام بطون حق است در خلق].

او- رضوان الله تعالی علیه- هم چنین می‌فرماید (الفتوحات المکیة، تو عثمان یحیی، ج ۱۴، ص ۲۷۳ - ۲۷۲):

**مقام عبودیت: مقام ذلت و افتقار است**

عبودیت نسبت‌هایی است به عبودت. و عبودت خالص شده است، بدون نسبتی، نه به الله، و نه به نفس خودش، چرا که او [- سبحانه-] قبول نسبت به خود نمی‌کند. و برای همین [عبودت در لغت] با یاء نسبت نیامده است. پس، دلیل‌ترین دلیلان کسی است که انتساب می‌یابد به ذللی بر جهت افتخار به او. و برای همین، درباره زمین گفته شده است "ذلّول" - بر بنای مبالغه در ذلت، چرا که دلیلان بر آن گام می‌زنند، و آن عظیم‌تر است در ذلت از آنها. پس، مقام عبودیت مقام ذلت و افتقار است، و صفتی الهی نیست. ابو یزید بسطامی گفت: نیافتم سببی را که تقرّب جویم با آن به الله، چه دیدم هر وصفی که تقرّب می‌جویم به آن سوی الله، برای الوهیت در آن مدخلی است. پس، چون عاجز شد، گفت، "یا رب! به چه چیزی تقرّب جویم سوی تو؟" - الله به او فرمود: به آنچه عادت الله با اولیاءش بدان جاری است که خطاب می‌فرماید به آنها با آن، "تقرّب جوید سوی من با آنچه برای من نیست!" پس، گفت، "یا رب! و چه چیزی برای تو نیست؟"، فرمود، "ذلت و افتقار!"

مؤیدالدین جندی در "نفحة الروح و تحفة الفتوح" را در اینجا می‌آوریم (نفحة الروح و تحفة الفتوح، ص ۵۸):

[اندر باب الوهت، الوهیت و الهیت]

در این مرتبه که به اسم الله مخصوص است، سه لفظ وارد است. یکی: الوهت، دوم: الوهیت، سوم: الهیت. و در عرف کشفی فروق میان ایشان هست. اما الوهت عین مرتبه‌ی اله است بلا اعتبار زائد نعتیره. همچون عبودت که مرتبه‌ی عبد است كذلك، و الوهیت مرتبه‌ی الله باشد به اعتبار قیامه بها و کونه منعوته و موصوفا بها فی ذاته بی‌ظهور اثر الهی در مالوه، و الهیت اعتبار ظهور اثر الهی است در مالوه.

[به عبارت ساده‌تر، اسم جلاله "الله" را سه مرتبه است. یکی "الوهت"، دوم "الوهیت"، سوم "الهیت"، و در عرف ایشان این سه با یکدیگر فرقی دارند. "الوهت" عین مرتبه‌ی اله است بدون اعتباری زائد، و "الوهیت" مرتبه‌ی الله باشد به اعتبار قیام او بدان مرتبه و منعوته و موصوف بودنش به آن در ذاتش بی‌ظهور اثر الهی در مالوه، و "الهیت" اعتبار ظهور اثر "اله" است در مالوه.]

مولی عبدالرزاق قاسانی، در اصطلاحات صوفیه می‌گوید:

"عبادت" غایت تذلل است برای الله، و آن برای عامه است.

"عبودیت" برای خاصه است، که تصحیح نموده‌اند نسبت ربه الله با صدق قصد سوی او در سلوک طریق او.

"عبودت" برای خاصه خاصه است، که مشاهده می‌کنند خود را قائم در عبودت او، و عبادت می‌کنند او را در مقام احدیت فرق و جمع.

- برخی دیگر گفته‌اند که عبادت برای اهل علم الیقین است، و عبودیت برای اهل عین الیقین، و عبودیت برای اهل حق الیقین.  
- عبودیت صفت عبد است چون مشاهده کند خود را، و کسی که شاهد باشد، عبودیتش برای کسی است که شاهد، و برای همین، عباد الله نسب داده می‌شوند به "عبودت"، نه به "عبودیت".

- "عبودت" وصفی ثابت، که مرتفع نمی‌گردد از اکوان، و گاه باشد که فناء فانی سازد عبد را از "عبودت" و نفسش، در نتیجه حکمش مخالف حکم "عبودت" باشد. و هر امری که خارج گرداند شیء را از اصلش و محجوب سازد از حقیقتش، شرف نباشد نزد این طایفه، چه آن امر به تو خلاف آنچه هست بنمایاند، ملحق گرداند تو را به جاهلان، و بقاء حال ثابت عبد است، که زوال نمی‌یابد زیرا عدم عین ثابت او محال است ... و عبد باقی است عینش در ثبوتش، ثابت است وجودش در عبودتش، و دائم است حکمش در آن، "إِنْ كُلُّ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ إِلَّا آتِي الرَّحْمَنِ عَبْدًا" (۱۹:۹۳ مريم) (جز این نیست هر که در آسمان‌ها و زمین است مگر آن که آید سوی خدای رحمان بنده‌ای)، و "مَا عِنْدَكُمْ يَنْفَدُ وَمَا عِنْدَ اللَّهِ بَاقٍ" (۱۶:۹۶ النحل) (آنچه نزد شما است سپری می‌شود، و آنچه نزد خدا است پاینده است)

- سپس بدان که مقام عبودت مختص نیست به مکانی غیر مکانی دیگر، و گاه بازگردد ولی از مقام خلقت سوی خلق، و برپا دارد او را الله در مقام عبودت، و گاه باز گردد از مقام حُب، و گاه باز گردد از مقام ختام، و فائده این کلام آن است که

عبودت رجوع عبد است از مرتبه إلهیه بالله به حضرت خلقت، و مقام عبودت هیمنه دارد بر جمیع مقامات، و فرق بین "عبادت" و "عبودیت" و "عبودت" آن است که "عبادت" صدور أعمال نیک است از عبد در طلب جزاء، و "عبودیت" صدور أعمال نیک است از عبد برای الله- تعالی- عاری از طلب جزاء، بلکه عملی است خالص برای الله- تعالی، و "عبودت" عبارت است عمل بالله، و برای همین، مقام عبودت هیمنه دارد بر جمیع مقامات ....

گفته شده است: مردم دو گروه می باشند. گروهی عبد (برده)، و گروهی اجرت بگیر و کتب الهی که به منزله قرارداد است برای مستأجر است و خدا برای آنها بر خود اموری را نوشته است. اما عبد مستأجر نیست و برای مولایش می باشد و در ملک او زندگی می کند و در هر چه می خواهد. تصرف می کند.

و نیز گفته اند: اجیر تنها به خاطر اجرت خدمت می کند. پس، چون آن را دریافت کند از باب مستأجر باز گردد، ولی برای عبد، اجرتی نباشد، و روی بر نتابد از باب سید مگر آنکه فراری باشد، و [بنده] فراری از شرف عبودیت خارج شده باشد، و برایش حاصل نشود راحت حریت، چه او هم ننگ آزادگان باشد و هم ننگ بندگان. و مقصود از تجرید محض، إعراض محض از است از غیر خدای تعالی، و تفسیر محض همان خالص است.

هم چنین گفته شده است: کسی که تعظیمش امر و نهی را تنها برای طلب ثواب است، اجیر است، که اجرت می خواهد، و اجیر مثل بنده، یعنی عبد نیست، و کسی که عبد اجرت است، عبد خدای تعالی نیست، بلکه خارج از طریق خدای تعالی است، منظور طریق خاص است، حال آنکه رهایی از این بدان است که تعظیمش امر و نهی را تنها به خاطر آن باشد که آن که امر و نهی فرموده است مالک عبید است، که بر آنها واجب است عبادت او بدون اجرت، چه عبید درخواست اجرت نمی کنند ولی اجیر [طلب کند و] چون دریافت کند اجرتش، روی بگرداند و برود، لیکن عبد مقیم باشد بر باب سیدش به طور دائم، و این همان مطلوب قوم است.